



## فرمانده شهید، مجید ماخانی:

# ما نمی خواهیم زیر بار ذلت باشیم

و لیاس بادگیرش را پاره کردیم، خون

جمع شده در لیاس هاشش به بیرون زد

و این در حالی بود که منظمه که مستقر شده

برانکاردی پیدا کردیم و پیکر مجید را

که نعمت نفس می کشید روز آن گذشت

و با دوست افای، حل کردیم، درین

را تغییر داده و راه دورتری را انتخاب

کردیم، اما سنجینی برانکارد حسایی تاب

و توانسان را گرفته بود لذا به سترکهای

خوبی شد، اسگار فهمیده بود که شب

عرسی ش فرا رسیده است، لذا برای اولین

بار لباسهای اتو کشیده را درآورد و پوشید.

سپس شیشه شهدی شدیل افای(۵)

مطهر شده تکان خاکبزیر گذشتند و قیمت تا

آنها کمک بیاوریم، تا آدم حركت کنم،

مجدی با دستان بی درفش شلوار مرگرفت،

همینکه برگشتم گفت: ما رو به قله بگذر،

تمیز و خوش بو باشی.

زمستان سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود

که در حال شناسنگی و شلیک به سمت

من بوده، لذا آقای او را از پای در آورد و

دوباره سپیر را به آنها امداد رسانید،

تاریک بود و ما هم را پای خسک زید دیگر

توان ادامه راه را نداشتیم، لذا کار یکی از

از جیش درآور، بجهانگیری کار خاکبزیرها

امدادهای داشتیم و شروع عملیات زد.

مجدی دستور و شروع عملیات بود.

مجید افای را خواسته بود، همچنان که

اینها را بسیار سختی بود، هوا هم بسیار سرد،

پیاده حرکت کردیم، اسکار کار و هر کدام

با خود رهایشی داشتند و شمشیر چند صدمتری

خرچون چند قدمی از هم دور نشده بودیم

که آقای متوجه یک افسر عراقی می شود